

پیش‌خوان

به بهانه باز نشر اثر «تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی»

روایتی از یک مصاف عقیدتی

■ **شاهد توحیدی**



نگارش در آمده است.

مؤلف در دیباچه خود بر این‌ پژوهش، مختصات باور خویش را از موضوع آن اینگونه شرح داده است: «پس از شهریور ۱۳۲۰ در مشهد، از طرفی حزب توده با یک ایدئولوژی غیرمذهبی که از قدرت روزافزونی برخوردار بود و از طرف دیگر، مذهب سنتی که در خطه مذهبی خراسان ریشه دیرینه‌ای داشت، دو تفکر رقیب در مشهد را تشکیل می‌دادند. در همین زمان با تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی، شاهد ورود طبقه جدید روشنفکر مذهبی به میدان رقابت مذهب و مهم‌تر از همه آن‌که کانون پس از دو دهه، موفق به تربیت گروه برجسته‌ای از روشنفکران، سیاستمداران، متفکران و خیرانی شد که در تحولات آتی کشور تأثیر گذار بودند.

در این پژوهش رولیان براساس فصول مختلف و با توجه به موضوع تاریخی مورد بحث دسته‌بندی می‌شوند؛ رولیان دسته‌اول الزاماً از اعضای کانون نیستندو در میان آنان به رولیبانی برخواهیم خورد که هیچ ارتباطی با کانون همه‌فصول از خاطرات او سود جستیم. به کمک اینگونه نشانه‌ها و احوال خراسان از آنان باری جسته‌ایم.

از رولیان دسته دوم که در نیمه‌اول دهه ۲۰ با محمدتقی شریعتی آشنا و به عقایدش علاقه‌مند شدند استفاده بیشتری شد.این رولیان عموماً افرادی هستند که از ابتدا تا انتهای کار در کانون به فعالیت مشغول بودند که نمونه برجسته‌ان طاهر احمدزاده‌است. از آنجایی که او عضو ثابت و فعال کانون بود و نیز به دلیل حضور ذهن وی، در همه‌فصول از خاطرات او سود جستیم. به کمک اینگونه رولیان، مراحل تأسیس کانون و تشکیلات حاکم بر آن و دیگر فعالیت‌های فرهنگی در دهه ۲۰ را بررسی کردیم. در گذتر بابانی فصل دوم برای آشنایی با جایگاه کانون نزد روحانیت، روایات مختلفی از روحانیون ارائه‌شده ولی



استاد محمدتقی شریعتی در کنار آیت‌الله سید محمود طالقانی در حسینیه‌اش

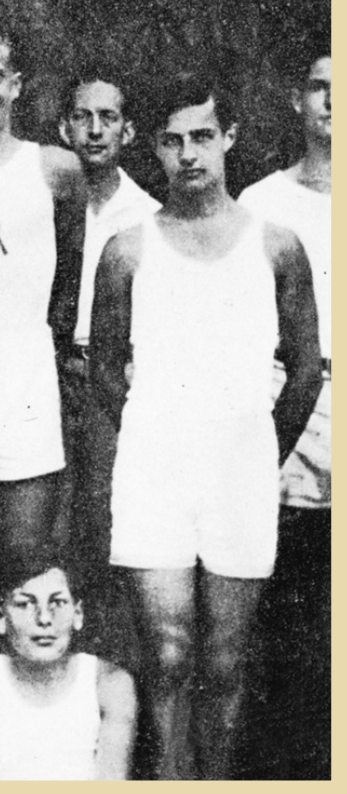
رولیان این بخش از اعضا دائمی محسوب نمی‌شوند. با ورود کانون به عرصه سیاست به دلیل گسترش ارتباطات جمعی با تنوع رولیان در دسته سوم مواجه خواهیم بود. در این زمان، حضور نسل جوان با عنوان تشکل دانش‌آموزی نمود می‌یابد. با ورود آنان، اعضا به دو گروه تقسیم شدند؛ یک گروه پیشکسوتان با گرایش‌های محافظه‌کارانه و دیگری جوانان با گرایش‌های تند انقلابی بودند. در نتیجه از طرف کانون با دو نوع رازی رویارو هستیم. از سویی دیگر، انتلاف با جمعیت‌های مذهبی شاهدان جدیدی را از دو طیف، پیروان شیخ محمود حلبی و حاجی عابدزاده به رولیان می‌افزاید. روایت آنان نیز با گرایش‌های گروهی همراه است. تنوع رولیان در این فصل این امکان را فراهم می‌سازد تا حرکت‌های سیاسی کانون در جریان نهضت ملی نفت، ایجاد مختلف بررسی شود.

در دسته چهارم، رولیان به دلیل فعالیتت اعضا در احزاب دانش‌آموزی وقت و ارتباطات مخفیانه آنان با نهضت، مقاومت، جبهه ملی دوم، نهضت آزادی، جمعیت خدایرستان سوسیالیست و بالاخره فعالیت‌های شاخه دانش‌آموزی و دانشجویی با روایات مختلفی از رولیان و روایات عدم‌دسترسی به شخص شریعتی در مقام رهبر فکری می‌توان از خاطرات این رولیان به بعضی از مواضع یا فعالیت‌های وی در مقاطع خاص دست یافت. با وجود اهمیت موضوع، این پژوهش اولین گزارش جامع از تاریخچه کانون نشر حقایق اسلامی است؛ هر چند مقالات و کتب مختلفی درباره شخصیت و زندگی‌نامه محمدتقی شریعتی و دیگر شخصیت‌های برجسته کانون نوشته شده و گاه در خاطرات آنان به صورت به‌دلیل عدم دسترسی به شخص شریعتی در مقام رهبر فکری می‌توان از خاطرات این رولیان به بعضی از مواضع یا فعالیت‌های وی در مقاطع خاص دست یافت. با وجود اهمیت موضوع، این پژوهش اولین گزارش جامع از تاریخچه کانون نشر حقایق اسلامی است؛ هر چند مقالات و کتب مختلفی درباره شخصیت و زندگی‌نامه محمدتقی شریعتی و دیگر شخصیت‌های برجسته کانون نوشته شده و گاه در خاطرات آنان به صورت به‌دلیل عدم دسترسی به شخص شریعتی در مقام رهبر فکری می‌توان از خاطرات این رولیان به بعضی از مواضع یا فعالیت‌های وی در مقاطع خاص دست یافت. با وجود

اهمیت موضوع، این پژوهش اولین گزارش جامع از تاریخچه کانون نشر حقایق اسلامی است؛ هر چند مقالات و کتب مختلفی درباره شخصیت و زندگی‌نامه محمدتقی شریعتی و دیگر شخصیت‌های برجسته کانون نوشته شده و گاه در خاطرات آنان به صورت به‌دلیل عدم دسترسی به شخص شریعتی در مقام رهبر فکری می‌توان از خاطرات این رولیان به بعضی از مواضع یا فعالیت‌های وی در مقاطع خاص دست یافت. با وجود اهمیت موضوع، این پژوهش اولین گزارش جامع از تاریخچه کانون نشر حقایق اسلامی است؛ هر چند مقالات و کتب مختلفی درباره شخصیت و زندگی‌نامه محمدتقی شریعتی و دیگر شخصیت‌های برجسته کانون نوشته شده و گاه در خاطرات آنان به صورت به‌دلیل عدم دسترسی به شخص شریعتی در مقام رهبر فکری می‌توان از خاطرات این رولیان به بعضی از مواضع یا فعالیت‌های وی در مقاطع خاص دست یافت. با وجود

در این تحقیق سعی شده است که در درجه اول به چگونگی ظهور و بروز ایدئولوژی‌های مختلف پس از شهریور ۱۳۲۰ به اجمال در ایران و با دقت بیشتری در مشهد پرداخته شود و پس از معرفی احزاب، گروه‌ها و تفکرات حاکم بر فضای فرهنگی مشهد و چگونگی ایجاد کانون بررسی شده است. بدین منظور تشکیلات کانون و ضوابط و روابط حاکم بر آن بیان شده، نوع مقابله آن با ایدئولوژی‌های مدرن و سنتنی ارزبایی و به‌موضع‌گیری‌های سیاسی آن پرداخته شده و در صورت انجام فعالیت‌های سیاسی، اقدامات حاصل از آن محرز شده‌است.»

حسین فردوست، یک آشنایی تصادفی، یک عمر همجواری با قدرت و ثروت



حسین فردوست در زمره فروما یگانی است که دربی آنچه در افواه بدان «شناس» «طلاق می‌شود، عمری از تعلمات همجواری با قدرت و ثروت برخوردار شد. سروروی بر زندگی اینگونه چهره‌ها در آستانه چهلیمین سالاروز پیروزی انقلاب، نما یانگر آن است که مردم در سستاخیر ۵۷ بسرای برانداختن کد امین مناسبات سیاسی و اخلاقی به یا خاستند و در طریق آن انبوهی بی‌شمار فداکاری کردند.

احمدرضا صدری

حسین فردوست در زمره فروما یگانی است که دربی آنچه در افواه بدان «شناس» «طلاق می‌شود، عمری از تعلمات همجواری با قدرت و ثروت برخوردار شد. سروروی بر زندگی اینگونه چهره‌ها در آستانه چهلیمین سالاروز پیروزی انقلاب، نما یانگر آن است که مردم در سستاخیر ۵۷ بسرای برانداختن کد امین مناسبات سیاسی و اخلاقی به یا خاستند و در طریق آن انبوهی بی‌شمار فداکاری کردند.

از تبار فرودستان

حسین فردوست، کودک فقیری که سیر حوادث زمان او را همنشین اشراف و اغنیاساخت، در سال۱۲۹۶ ش در تهران متولد شد. آنها پنج‌خواهر برادری به ترتیب به نام‌های ایران، توران، حسین، نصرالله و مهین بودند. پدرش سیف‌الله، افسر ژاندمری بود که برای امرامعاش خانواده خود به مأموریت خارج از تهران در شهرهای بدآب و هوا می‌رفت تا فوق‌العاده خارج از مرکز بگیرد و خانواده خود را اداره کند. شغل پدر و فرمان‌رزشا،ه، حسین رانیز در سال ۱۳۰۴ در سن هفت سالگی وارد دبستان نظام ساخت.

در دبستان نظام

در دبستان نظام اکثر شاگردان از خانواده‌های درباریان، وزیران و نظامیان بودند. تحصیل در همین مدرسه باعث شد حسین که از یک خانواده ثروتمند و درباری نبود، نوعی حس تواضع و خودکوچک‌بینی همیشگی در برابر اشراف و اغنیا داشته باشد؛ همان حس و خصوصیتی که اشراف دوست دارند در نوکرانشان وجود داشته باشد. اوضاع بر این منوال بود تا اینکه روزی سرلشکری به نام امیر موقت‌نخچوان وارد دبستان نظام شد. این سرلشکر به دستور رضاشاه مأمور شده بود تا از بین ۳۰ نفر شاگرد مدرسه سه هم‌شاگردی با خصوصیات منحصر‌به‌فرد برای کلاس ویژه ولیعهد ایران که رضاشاه مخصوص او درست کرده بود، برگزیند. سرنوشت چنین خواست که حسین بعد از انتخاب پسری از خوانین بختیاری و پسر یکی از امرای ارتش سومین نفر منتخب باشد.

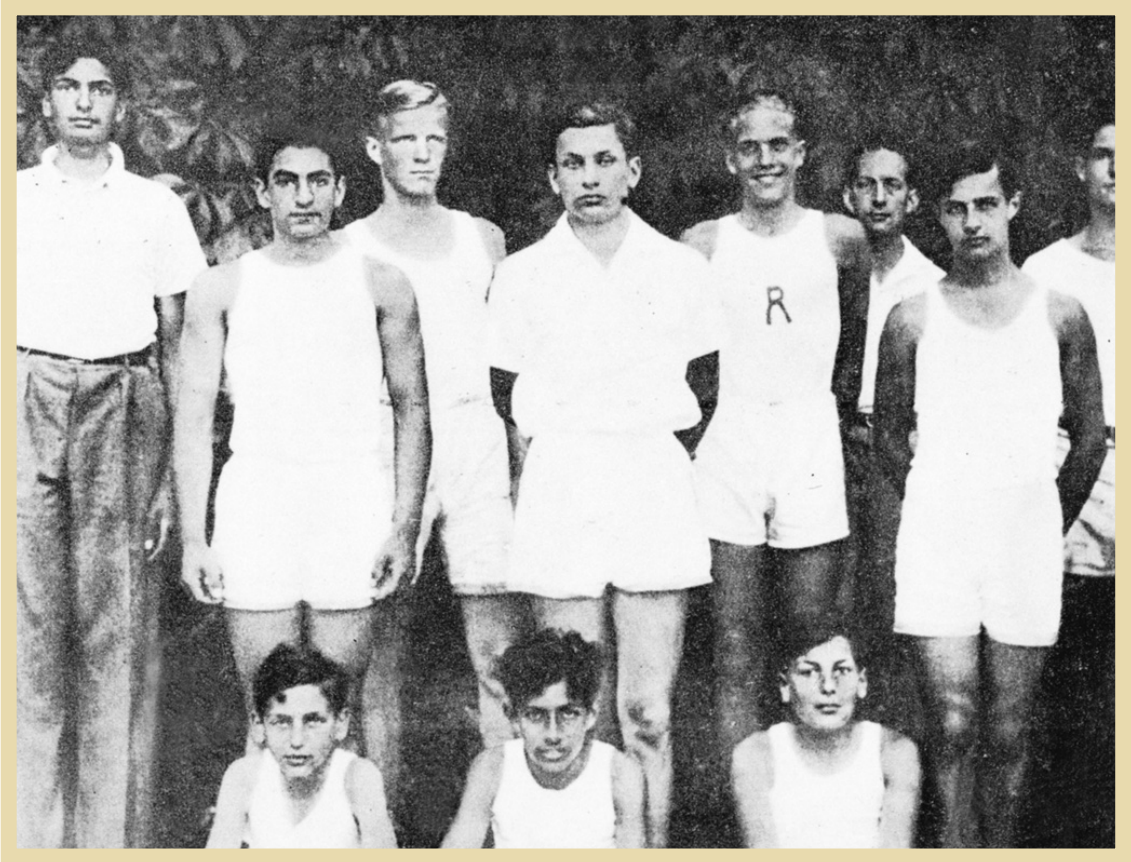
صبح روز بعد حسین همراه دوستانش به کلاس مخصوص ولیعهد که ساختمان مجزایی در دانشکده افسری بود وارد شد. پس از پایان درس و اعلام رنگ‌تفریح، ولیعهد در حالی که دستش را روی کلاب گرم‌بند گذاشته بود و با حالتی متکبرانه قدم می‌زد پیشاپیش سایرین از کلاس خارج شد. وی با این طرز حرکات می‌خواست همه بدانند که او ولیعهد و شاه آینده است. در همین کلاس درس خصوصی بود که کم‌کم رابطه حسین با شاه آینده ایران شکل گرفت. رضاشاه پدر محمدرضای ولیعهد، گاهی برای سرکشی به پیشرفت آموزشی فرزندش به مدرسه نظام می‌آمد. در یکی از بازدیدها توجهش به نام آن شاه که پسر می‌طیع، حرف شنو و درسخوان بود جلب شد. برای همین به وی امر کرد برای آماده کردن تکالیف درسی همراه محمدرضا به کاخ گلستان بیاید.

در کاخ گلستان

فردای آن روز حسین صبح زود از خواب بیدار شد و با ترس و هیجانی که در چهره داشت به کاخ گلستان که ولیعهد آنجا زندگی می‌کرد حرکت کرد. کاخ گلستان در جنوب تهران در خیابان سپه (امام خمینی فعلی) قرار داشت. وی که تا پیش از این تصویری از یک قصر باشکوه نداشت پس از رسیدن به کاخ محو تماشای آن شد. نزدیک در کاخ که رسید خدمتکار، در آن برای وی که از

تاریخ

فکتو کوک۸۸۴۹۸۴۹۷



محمدرضا پهلوی در دوران تحصیل

در دوره سه‌گانه کتار سایر دانش آموزان

محمدرضا آنقدر با حسینی احساس دوستی و صمیمیت داشت که حتی مسائل جنسی خود را با وی مطرح می‌کرد. یکی از این مسائل هنگامی پیش آمد که محمدرضا با یکی از دختران خدمتکار مدرسه له‌روزه رابطه نامشروع برقرار کرد، در نتیجه دخترک باردار شد. محمدرضا به حسین التماس کرد کاری کند که این موضوع به گوش رضاشاه و سایر درباریان نرسد، در غیر اینصورت پدرش پوست از کله او می‌کند...

مهارت ویژه‌ای داشت و شیوه خواندن او طوری بود که محمدرضا را شیفته خودش کرده بود ولی این قضیه کم‌کم شک حسین را برانگیخت که چطور شخصی با این همه معلومات راجع به ادبیات فرانسه یک نطافتچی ساده بیشتر نیست. مهم‌تر از همه اینکه مدیر مدرسه برخلاف مقررات مدرسه کاری به مرادات و رفت‌وآمدهای ولیعهد ایران و یک نطافتچی مدرسه به‌هم نداشت. شک تردیدها در در آینده صورت واقعیت یافت و کاشف به عمل آمد که دولت انگلیس عمداً ارنست را نطافتچی این مدرسه قرار داده تا بعدها از وجود ارنست و نزدیکی وی به ولیعهد ایران استفاده کند. البته اینکه چرا ارنست با وجود تسلط بر ادبیات فرانسه باید در ظاهر یک نطافتچی نقش خیرچینی را به عهده می‌گرفت و نه در ظاهر یک معلم، موضوعی است که به خواست و اراده عوامل خود انگلستان برمی‌گردد و در پرده ابهام است. این دوستی تا پس از به قدرت رسیدن محمدرضا در ایران نیز همچنان ادامه داشت. در این دوره ارنست مدام به سفارت انگلستان با گاهی رفت‌وآمد می‌کرد و دوامر انگلستان را گاهی خود مستقیماً به محمدرضا می‌گفت و گاهی به حسین می‌گفت تا به محمدرضا بگوید. حالات محمدرضا در برابر ارنست مانند نوری بود که به حرف‌های اربابش گوش می‌کرد و آن را انجام می‌داد. وجود چنین واکنش‌های از طرف محمدرضا نسبت به ارنست نشان می‌دهد که رابطه آنها کمتر دوستانه و بیشتر حالت اجبار داشته است و محمدرضا با اطاعت از ارنست برون در واقع از انگلستان اطاعت می‌کرد. ارنست به مدت ۲۰ سال در دربار رضاشاه، محمدرضا و سایر درباریان نرسد، در غیر اینصورت پدرش پوست از کله او می‌کند. او نیز با یک داستان ساختگی که خانواده‌اش از تهران در مضیقه مالی هستند از مؤبدالدوله نفیسی (پیشکار محمدرضا در سوئیس) مبلغ ۵ هزار فرانک گرفت تا به عنوان حق‌السکوت به دختر بدهد.

قبل از پایان تحصیلات در سوئیس، حسین به محمدرضا گفت که دوست دارد در بازگشت به ایران پس از کسب اجازه به پاریس رفته و آنجا پزشکی بخواند. محمدرضا چیزی نگفت و ظاهراً موافقت کرد. دوران تحصیل ولیعهد و فردوست در سال ۱۳۱۵ به اتمام رسید و آنها به ایران بازگشتند. پس از بازگشت به تهران روزی رضاشاه، حسین را احضار کرد و با کنایه که نشان می‌داد پیشاپیش از تصمیم وی خبردار شده است، از او پرسید: «می‌خواهی چه کاره بسوی؟!» او نیز از همه جا بی‌خبر پاسخ داد: «می‌خواهم پزشک بشوم قربان.» رضاشاه نگاه عمیقی به وی کرد و افزود: «در دنیا فقط یک شغل مفید وجود دارد و آن هم شغل سربازی است، پس اولین کاری که می‌کنی این است که فوراً خودت را به دانشکده افسری معرفی می‌کنی.» فردوست نیز چاره‌ای نداشت جز اینکه امر رضاشاه را اطاعت کند. بدین صورت محمدرضا و حسین در دانشکده افسری تحت نظر سزوان محمود امینی (سرباز دانش علی امینی) آموزش‌های نظامی را به اتمام رساندند و با درجه ستوان دومی از دانشگاه افسری فارغ‌التحصیل شدند. مدت زیادی از آموزش محمدرضا در این دانشکده نگذشته بود که شاه پدر، ولیعهد جوان را به عنوان بازرس کل ارتش تعیین کرد.

■ **ادامه دلالی در سال‌های سلطنت محمدرضا**
محمدرضا پس از بازگشت به کشور دست از اعمال کثیف و نامشروع جنسی خویش برداشت و به عیاشی‌اش ادامه داد. فردوست به عنوان دلال معشوقه‌های شاه در این زمان به محمدرضا خدمت می‌کرد. رضاشاه پس از بازگشت الملوک سفارش کرد که برای جلوگیری از رابطه محمدرضا با زنان نایاب خانمی را برای او به دربار بیاورند. درباریان نیز برادرزاده ساعد مرغه‌ای را که زن مطلقه‌ای به نام فیروزه بود، با پرداخت ماهانه ۳۰۰ تومان توسط حسین فردوست به دربار آوردند. از تباط نامشروع محمدرضا با فیروزه تا ازدواج با فوزیه در ۲۴ مهر ۱۳۲۷ ادامه داشت اما محمدرضا مجدداً به زندگی پرعیش و نوش خویش ادامه داد. معروف‌ترین معشوقه‌های شاه در این دوره، پروین غفاری ۱۶ساله بود. پری یا پروین ابتدا به عقد شخصی به نام علی آشوری درآمد بود که وصف زیبایی وی به گوش شاه رسید و خواهان وی شد. بدین ترتیب فردوست مأمور شد نزد خانواده پروین برود و آنها را متقاعد کند پروین از علی آشوری طلاق بگیرد تا برای ارتباط با شاه آزاد باشد. پروین در خیال‌خام خوداطمینان یافته بود که شاه، همان شاهزاده رویاباهش است و او نیز خواب ملکه شدن را می‌دید، لذا طلاق خود را گرفت ولی سال‌ها بعد متوجه شد که این آزادی چیزی نبود جز اوهام! پروین نیز به سرنوشت دختر خدمتکار مدرسه له‌روزه دچار شد و به طور نامشروع از شاه باردار شد ولی شاه که قصد ازدواج با پروین را نداشتند و از طرفی نمی‌خواست به واسطه داشتن فرزندی نامشروع به دردرسر بیهتد پروین را اغوا کرد تا توسط پروفیسور عدل سقط‌جنین کند. فردوست که ابتدا به ظاهر پیام‌آور خوشبختی این دختر ساده‌لوح بود، این بار پیام ازدواج قریب‌الوقوع محمدرضا با دختری زیبا از خانواده سرشناس اسفندیاری به نام ثریا را به پروین داد، معنی این پیام این بود که مأموریت این عروسک موطالی به سر آمده و باید کاخ را که دیگر قلمرو ثریا می‌شد، برای همیشه ترک کند و اینچنین داستان شاه و پری به پایان رسید.

همانطور که گفته شد پس از طلاق فوزیه، محمدرضا درصدد یافتن همسر تازه‌ای برای خود بود. آن دسته از درباریان، سران ارتش، دولتی‌ها و وزرا که دختری زیبا داشتند به سودای استیلا به قدرت با تکیه بر با خاندان پهلوی، دختر خود را سر راه محمدرضا قرار می‌دادند و امیدوار بودند محمدرضا دختر آنها را ببینند و زمینه ازدواج فراهم گردد، اما او از میان دهها دخترتری که برای نظر گرفته بودند، ثریا بختیاری را پسندید و در مرداد۱۳۲۹ با ازدواج کرد. این ازدواج به دلیل اینکه ثریا نتوانست ولیعهدی برای خاندان سلطنتی بیابد در سال ۱۳۳۶ به طلاق منجر شد. با جدایی محمدرضا از ثریا، فساد جنسی شاه ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. در این زمان برای جلب نظر او، گروهی از خوش خدمت‌های دربار از شهرهای لندن، پاریس و… برای او زنان فاسد می‌آوردند.

این زنان جزو ملکه‌های زیبایی و معروف‌ترین ستاره‌های سینمای اروپا چون سمیرا طارق، مارا یاشینایدر، آنژ، روزه یونون، روت استونس، مارگارت، برنالگی، بریژیت باردو، گریس کلی، جینالولوبو بریجیدا، الکه زوسر و جنیفر اونیل بودند. در این زمان نیز حسین فردوست که خود یکی از دلالان زن برای محمدرضا بود در مسافرتی که همراه با وی به امریکا داشت، یک زن خارجی به نام گریس کلی را که هنرپیشه سینما بود به ولیعهد معرفی کرد و او نیز برای رسیدن به هدفش یکسری جواهر به ارزش یک میلیون دلار به وی داد.

محمدرضا در ۲۹ آذر ۱۳۳۸ با فرح پهلوی ازدواج کرد. درساره چگونگی آشنایی‌اش با فرح روایت‌های مختلفی وجود دارد و به‌نغم تفاوت‌هایی در جزئیات یک نقطه مشترک محمدرضا و فرح به اردشیر زاهدی می‌رسد. فرید دنیا مادر فرح در این باره می‌گوید: فرح که بعد از آمدن به ایران قصد بازگشت به فرانسه و ازدواج داشت، با مشکل روبه‌رو شدند زیرا نامش در لیست مخالفان شاه قرار داشت و به واسطه دین‌اش به اردشیر زاهدی (رئیس امور دانش‌جویان ایرانی مقیم خارج) معرفی شد. یک مفته بعد از اولین ملاقات، زاهدی فرح را به ویلاي حصارک دعوت می‌کند و آنجا با شاه فردوست در اینباره می‌گوید: فرح از فرط استیصال برای اخذ کمک مالی سراغ اردشیر زاهدی در حصارک می‌رود تا بتواند در پاریس، تحصیل و زندگی کند. اگر ندانیم حصارک چیست، شاید مسئله مفهوم نشود. در حصارک ویلائی بود که زاهدی و دوستانش، منتظر شکار دخترها و زن‌ها بودند و اگر زنی مورد پسند زاهدی نبود، او را به رفقایش می‌داد. حال این دختر با اطلاع از چنین وضعیتی برای درخواست پول سراغ زاهدی می‌رود تا بتواند در پاریس زندگی کند. زاهدی از این دختر خوشش نیامد و او را به محمدرضا معرفی کرد. محمدرضا نیز پس از چند ماه با فرح، به وی که ۲۰ سال از خود او کوچک‌تر بود پیشنهاد ازدواج داد و فرح بی درنگ پذیرفت. بدین ترتیب ترح حصارک، ملکه ایران شد. فساد اخلاقی محمدرضا و نقش فردوست در آن داستان بزرگی است که در حوصله این مقال نمی‌گنجد.

در چهره‌اش نمودار شد. رضاشاه علت را جویا شد. او گفت اگر خانواده‌اش را ترک کند مادر و چهار خواهر و برادرش تنها می‌شوند، به خاطر اینکه پدر مشغول خدمت در بندرعباس است و فقط هر شش ماه یک‌بار نزد آنها می‌آید. بنابراین او حکم مرد خانه را دارد، اما رضاشاه که به شدت اصرار داشت حسین حتماً همراه محمدرضا به سوئیس برود، دستور انتقال محل خدمت سیف‌الله فردوست را از بندرعباس به تهران صادر کرد. بدین صورت حسین فردوست بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای به محمدرضا برای ادامه تحصیل راهی دیار فرنگ شد. محمدرضا با رفتن به سوئیس حسین و محمدرضا همراه با خانواده به بندر پهلوی (بندر انزلی) رفتند و آنجا سوار بر کشتی شدند. همسفران آنها علیرضا برادر کوچک محمدرضا، عبدالحمین تیمورتاش (وزیر دربار) و پسرش مهرپور، دکتر مؤبدالدوله نفیسی و مستشارالملک (معلم فرانسوی ولیعهد) بودند. رضاشاه همراه با سایر درباریان در بندر آنها را بدرقه کرد و تا کشتی روسی حامل ولیعهد از نظر ناپدید نشد چشم از افق برداشت.

در مدرسه له‌روزه

مسافران هنگامی که به بادکوبه رسیدند از کشتی پیاده شدند تا بقیه مسیر را سوار بر ترن طی کنند تا رسیدن به لهستان سه روز در ترن بودند و در لهستان باز هم در ترن دیگری به مقصد آلمان عوض کردند. در نتیجه پس از چند روز از طریق خاک آلمان وارد شهر لوزان در کشور سوئیس شدند. لوزان شهری بود که مدرسه محل آموزش آنها آنجا قرار داشت. این مدرسه که در واقع ورودی به آن مرحله جدید در زندگی حسین کوچک بود «له‌روزه» نام داشت و از مدارس معروف اروپا بود که به علت شهریه بسیار بالا– سالی ۷هزار تومان– فقط پذیرای فرزندان خانواده‌های درباریان، مقامات سیاسی و اشراف ثروتمند از سراسر جهان بود، اما آنها نتوانستند همان سال در مدرسه «له‌روزه» ثبت‌نام کنند، به همین دلیل موقتاً به مدرسه دیگری به نام «اکل‌نول دولتی» فرستاده شدند. در این مدرسه حسین متوجه شد که شاگردان این مدرسه برخلاف مدارس ایران به امر و نهی محمدرضا هیچ توجهی نمی‌کنند، به همین دلیل محمدرضا افسار اقتدار گمراهانه و متکبرانه‌اش را تا بر گشتن به ایران کنترل کرد. در شروع سال دوم تحصیلی آنها وارد مدرسه له‌روزه شدند و تحصیل را آغاز کردند. محمدرضا در فراگیری درس دانش‌آموز ضعیفی بود و به این خاطر حسین را وادار می‌کرد که تکالیفش را انجام دهد و مسئله‌های ریاضی را برایش حل کند. تنها زمینه‌های پیشرفت محمدرضا در رشته‌های ورزشی مانند پر تاپ دیسک، پر تاپ نیزه، پرش ارتفاع، پرش طول، دو صدمتر، فوتبال و تنیس بود. محمدرضا مخصوصاً مسابقه در برابر تماشاچیان را دوست داشت، چون به این شکل حس خودنمایی و خودبزرگ‌بینی‌اش ارضا می‌شد. این دو خصوصیت یعنی ضعف در انجام دادن تکالیف خود و میل به خودنمایی در میان اجتماع مردم در دوران سلطنت او نیز رخ نمود، به طوری که اگر کاری را مطلقاً اشتباه انجام می‌داد باز مقابل خبرنگاران و دوربین ظاهر می‌شد و با اعتمادبه‌نفس کاذب راجع به درستی آن لاف می‌زد.

بارنست پرون

در این مدرسه حسین و محمدرضا با نطافتچی مدرسه به نام ارنست پرون آشنا شدند. ارنست هر روز به اتاق محمدرضا می‌آمد و آنجا از نطافت می‌کرد. ارنست در شعر و ادبیات و فلسفه دارای معلومات بسیار بالایی بود. وی در رمان خواندن



در آستانه‌ایک سفر به ایران

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی

در دوران کودکی